



رامتین چپاری

گل به خودی

چی فکر می کردیم چی شد؟!

«من اشتباه بازیکنانم را خواهم بخشید اما هرگز آنها را نمی‌بخشم اگر با تمام وجودشان نجنگند.» عبارتی که هشت سال محور اتحاد تیم ملی بود.

انتخاب جانشین کی‌روش جدی‌ترین چالش مهدی تاج شد. گزینه‌های جانشین را مازیار ناظمی به خط کرد؛ زیدان، مورینیو، کلینزمن، رنار و بلان که در نهایت مارک ویلموتس راهی ایران شد! مربی ۵۰ ساله بلژیکی با ۱۴ سال تجربه کار در شالکه، سنت‌ترویدنس، بلژیک و ساحل‌عاج. ویلموتس اسمی متوسط در اروپا، با کارنامه‌ای نه چندان درخشان اما بالاتر از سطح فوتبال ایران بود: «به عقب بر نمی‌گردم و نگاهم به آینده است. من اعتقاد دارم تجربه خریدنی نیست و باید برای آن جنگید!»

اما وقتی بعد از باخت به بحرین تیم را رها کرد و پیش از مسابقه حساس با عراق نامه فسخ را فرستاد، ثابت کرد جنس نگاهی که به آینده دارد ورای انگیزه‌های تیمی است و برای آنچه که می‌جنگد نیازی به اتحاد با تیم ملی نداشت!

تجربه تلخ و پرهزینه ویلموتس، فیل‌ها را یاد هندوستان انداخت. چمن زرد شده پک، رنکینگ آسیا، وضعیت تیم در مرحله پیش‌مقدماتی، اردوهای نرفته، تدارکات نداشته، بازی‌های دوستانه نکرده و مهم‌تر شخصیت بر باد رفته، تیم ملی را زودتر از چیزی که تصور می‌شد دلتنگ کی‌روش کرد.

«به تقویم فیفا اکتفا نکنید. فیفا مسئولیتی در قبال پیشرفت ایران ندارد. فاصله ما با تیم‌های سطح یک دنیا با کار بیشتر کمتر می‌شود و کار بیشتر نیازمند زمان بیشتر است.»

دغدغه کی‌روش کار بیشتر بود ولی فوتبال ایران به راه دیگری رفت. راهی که تیم ملی اولویت شماره یک‌اش نبود. تیم حمایت نشد؛ فدراسیون از پس رابطه سازنده با باشگاه‌ها برنیامد، باشگاه‌ها علاقه‌ای به تعامل نداشتند و بدتر رسانه‌های جریان اصلی که بدون مراعات شأن تیم ملی به پایگاه تخریب کی‌روش تبدیل شدند.

به بهانه تولد کی‌روش، ایرانی‌ها در شبکه‌های اجتماعی عکس‌هایش را به اشتراک گذاشتند، تبریک گفتند و در اوج بحران کرونا و جنگ ویروسی، با نوستالژی تیم کی‌روش از «چی فکر می‌کردیم چی شد» نوشتند. در بین‌شان اما خبرنگارانی هم برای کی‌روش رمانتیک شدند که باور نکردنی بود!

«آبی که از زیر پل گذشت، برنخواهد گشت. امروز نه گریه می‌کنم، نه لبخند می‌زنم.» این را کی‌روش گفت و رو به خبرنگارها ادامه داد: «تا دیروز کجا بودید؟»



آنکه بوندس‌لیگا برای سرمایه‌گذاران جذابیتی ندارد، در آن است که هیچکس از ردبول تقلید نکرده تا تیمی را بسازد و به بوندس‌لیگا برساند. الگوی آنها برای تقلید بسیار آسان و ساده بود اما حضور در لیگ حرفه‌ای آلمان ارزش برند خاصی را به کمپانی‌های تجاری اضافه نمی‌کند.

کنترل خارجی در آلمان جواب می‌دهد؟

برخی می‌گویند که هواداران انگلیسی به سرمایه‌گذاری خارجی‌ها در تیم‌هایشان اهمیتی نمی‌دهند. با این وجود اعتراضات عمده و شکایت‌های هواداران منچستر یونایتد و آرسنال ناشر نقض این ادعاست اما اجازه دهید همه این مطالب را به کناری بگذاریم و سؤال اصلی را اینگونه مطرح کنیم؛ آیا مالکیت خارجی برای تیم‌ها از جنبه مالی و رقابتی اقدامی قابل توجیه است؟

توجه به این نکته یک امر کلیدی‌ست که سرمایه‌گذاری در باشگاه‌های بزرگ در صورت تصمیم سرمایه‌گذاران خارجی به تبدیل باشگاه محبوب هواداران به یک دستگاه تسویه بدهی‌ها، می‌تواند اثرات فاجعه‌باری داشته باشد. تحقیقی توسط دولت بریتانیا نشان داد که خانواده «گلیرز» با خریدن باشگاه منچستر یونایتد مبلغ ۳۰۰ میلیون پوند سود خالص از طریق خرید و فروش بازیکنان به دست آورده‌اند اما در مقابل مبلغ قابل توجهی و حتی قابل قیاسی را به شایطین سرخ تزریق نکرده‌اند. ضمن اینکه آنها با استفاده از برند «منچستر یونایتد» وام‌های کلانی از بانک‌های مختلف گرفته‌اند، وام‌هایی که همگی به نام باشگاه ثبت شده اما به جیب گلیرزها رفته است. برخی سرمایه‌گذاری‌ها مانند آنچه در چلسی و منچستر سیتی شاهدش بودیم، نتایج خوبی داشته‌اند اما شمار چنین مالکان و گروه‌های تجاری موفق در جهان بسیار کم است. ضمن اینکه تجربه حضور یک میلیاردر خارجی در فوتبال آلمان که به سقوط باشگاه مونیخ ۱۸۶۰ منجر شد، تجربه‌ای بسیار تلخ برای فوتبال ژرمن‌ها رقم زد. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا تیم‌های بسیاری اکنون مالکان خارجی به خود می‌بینند اما در هیچ‌کدام از آن لیگ‌ها تأثیر مثبتی در ایجاد فضای رقابتی شاهد نبوده‌ایم. در فرانسه حضور سرمایه‌گذاران قطری تنها باعث ایجاد شکاف شدید میان پاری‌سن‌ژرمن و سایر تیم‌ها شده است. جالب‌تر اینکه حتی تزریق پول، موفقیت یک تیم را تضمین نمی‌کند و فرهنگ باشگاه و انتخاب کادرفنی به بهترین شکل ممکن، تاثیرات انکارناپذیری در موفقیت تیم دارند.

چشم‌امید به وطن پرستان داخلی

بنابراین شاید تنها راه حل برای ایجاد فضای رقابتی، استفاده از سرمایه‌گذاران داخلی است، سرمایه‌گذارانی از خاک آلمان که بخواهند یک تیم را تحت حمایت مالی خود قرار دهند و آنقدر وطن‌پرست باشند که به جای سرمایه‌گذاری در فوتبال کشوری همچون انگلیس و دستیابی به سودی سرشار، تنها دغدغه ایجاد لیگی رقابتی را در سر پیورارند. دغدغه‌ای که رفع آن نیازمند حداقل ۲۰ سال سرمایه‌گذاری مداوم در یک باشگاه است!

با اعلام بیانیه‌ای گفت: «بوندس‌لیگا مطابق قوانینش ادامه حیات خواهد داد و اتکای خود به مواردی که در موفقیت‌های دهه‌های اخیر فوتبال حرفه‌ای آلمان نقش داشته‌اند؛ یعنی ثبات و نزدیکی به هواداران را حفظ خواهد کرد.»

در این بین اما با حذف زود هنگام تیم ملی آلمان از رقابت‌های جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه در مرحله گروهی و حذف نمایندگان فوتبال آلمان از جمله بایرن مونیخ و بوروسیا دورتموند در فصل گذشته رقابت‌های لیگ قهرمانان اروپا؛ هواداران فوتبال آلمان به این فکر افتاده‌اند که چه چیزی در جریان فوتبال کشورشان موجب ناکامی آنها شده است؟ هوادارانی که عادت داشتند تیم‌های مختلف کشورشان در فوتبال بین برترین‌ها قرار بگیرند اکنون به این می‌اندیشند که چطور نمایندگان آلمان می‌توانند همانند گذشته در عرصه‌های بین‌المللی قدرتمندتر ظاهر شوند.

برخی این ایده را دارند که اگر به عنوان مثال سرخ‌های شهر مونیخ در بوندس‌لیگا با رقابتی دشوار مواجه شوند، عملکرد متفاوتی در اروپا خواهند داشت اما پرسش اصلی آنجاست که این رقابت چگونه باید ایجاد شود؟ بسیاری به این نکته اشاره دارند که حذف قانون ۵۰+۱ به بالا رفتن رقابت در آلمان کمک خواهد کرد، همانگونه که در انگلیس با سرمایه‌گذاری خارجی‌ها در باشگاه‌ها، رقابت نسبت به گذشته به مراتب بیشتر و البته جذاب‌تر شده است.

بوندس‌لیگا برای سرمایه‌گذاران خارجی جذابیت دارد؟

موافقان حذف قانون ۵۰+۱ بر این باورند که «پول نفت» می‌تواند تیم‌های کوچک‌تر را ثروتمند سازد و مسابقات لیگ فضای رقابتی بیشتری را تجربه کند اما آیا این مسأله واقعاً درست است؟ آیا سرمایه‌گذاران بسیاری منتظر باشگاه‌های آلمانی هستند تا پول‌های خود را به سرزمین ژرمن‌ها منتقل کنند؟ آمار، ارقام و تجربیات در سایر لیگ‌ها حکایت از داستان دیگری دارد.

در انگلیس چندین تیم با حضور سرمایه‌گذاران خارجی شرایط فوق‌العاده‌ای را تجربه کرده‌اند اما این الگو در دیگر لیگ‌ها از جمله لالیگا، سری آ و لوشامپیونا جوبیگو نبوده و سرمایه‌گذاری خارجی‌ها در این لیگ‌ها رقابتی ایجاد نکرده است!

واقعیت امر این است که ارزش تجاری لیگ برتر انگلیس و مزایای تاریخی، سیاسی و اقتصادی انگلیس برای سرمایه‌گذاران ثروتمند در بوندس‌لیگا وجود ندارد. ضمن اینکه هیچ مدرکی از آمادگی سرمایه‌گذاران برای خرید باشگاه‌های حاضر در بوندس‌لیگا در دست نیست. این در حالی‌ست که سرمایه‌گذاران بیش‌ماری آماده خرید باشگاه‌های چمپیونشیپ انگلیس هستند تا تیم خود را به لیگ برتر برسانند. حق پخش تلویزیونی در لیگ برتر بسیار بالا است و باشگاه‌های آلمانی توانایی رقابت با آن را ندارند. برای درک بهتر این مطلب کافی‌ست بدانید که حق پخش تلویزیونی تیمی در انتهای جدول لیگ برتر انگلیس با بایرن مونیخ در آلمان برابری می‌کند! برای مثال «استون ویلا» در فصلی که از لیگ برتر به دسته پایین‌تر سقوط کرد، درآمد تلویزیونی بیشتری نسبت به بایرن مونیخ به دست آورد. مشخص‌ترین ادعا برای

آلمان اگر در باشگاهی سرمایه‌گذاران تجاری بیش از ۴۹ درصد سهام را در اختیار داشته باشند، آن باشگاه مجاز به حضور در لیگ‌های حرفه‌ای این کشور نخواهد بود. در حقیقت، این قانون مانعی‌ست بر مالکیت یک شخص در یک باشگاه و به نوعی از اینکه مقوله سودرسانی و مباحث تجاری بالاتر از آمال و خواسته‌های هواداران قرار بگیرد جلوگیری می‌کند. به لطف این قانون، فوتبال آلمان از مالکان بی‌احتیاط در امان می‌ماند و هواداران پرشور فوتبال در این کشور مطمئن می‌شوند که هویت یک باشگاه هستند و نه مشتری آن.

واترکه در مصاحبه با نشریه «بیلد» در این خصوص حرف‌هایش را اینگونه ادامه داده است: «این قانون قطعاً مزایای بیشتری نسبت به بدی‌های خود در فوتبال آلمان دارد. بیشتر باشگاه‌ها مالک خصوصی مانند رومن آبراموویچ پیدا نمی‌کنند که هدف نخستش پیروزی چلسی باشد. اکثر سرمایه‌گذاران به دنبال کسب درآمد هستند. این پول و درآمد از چه راهی به دست می‌آید؟ هواداران. این قانون اجازه نمی‌دهد که به هوادار به چشم یک ابزار نگاه شود. هوادار همه چیز یک باشگاه است، روحش، تاریخش، آینده‌اش. باشگاه از آن هوادار است. این واقعیت نباید تغییر کند.»

باشگاه‌های آلمانی از ابتدا سازمان‌های بدون سودی به حساب می‌آمدند که توسط اعضای اتحادیه خود اداره می‌شدند و تا سال ۱۹۹۸ هرگونه مالکیت شخصی در آنها ممنوع بود. در این سال، قانون ۵۰+۱ معرفی شد؛ قانونی که مطالعه دقیق آن اکنون به همه یاری رسانده تا بفهمند چرا در آلمان بدهی‌ها و دستمزدها تحت کنترل هستند و قیمت بلیت‌ها چندان بالا نیست! در واقع همانگونه که واترکه ۴ سال پیش اشاره کرده بود، نتیجه این سیستم و قانون برآمده از آن است که به هوادار به عنوان ابزاری برای سوددهی و درآمدزایی نگاه نمی‌شود. به بیانی ساده‌تر، قانون ۵۰+۱ تضمینی است که هواداران می‌توانند نظرات خود را در هر حالتی بیان کنند و اطمینان داشته باشند که نظرات‌شان شنیده می‌شود.

قانون ۵۰+۱ ثبات مالی یک تیم را تنظیم می‌کند؟

در این بین نباید یک نکته باعث انحراف شود؛ بوندس‌لیگا معیارهای جداگانه‌ای در بخش مالی برای اهدای مجوز به یک باشگاه دارد. به همین دلیل نیز در قیاس با یوفا و لیگ برتر انگلیس، در آلمان به باشگاه‌ها آسان‌تر مجوز داده می‌شود و به دلیل آسان‌گیری همین قوانین بود که دورتموند زیر بدهی سنگین رفت اما از معیارهای مالی تخطی نکرد. در واقع باید به صراحت گفت که قانون ۵۰+۱ به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی، تنظیم‌کننده ثبات مالی یک باشگاه به حساب نمی‌آید.

کسی خواهان حذف قانون ۵۰+۱ نشده است؟

در سال‌های اخیر اقداماتی علیه این قانون نیز انجام شده است. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۹ «مارتین کابند» مالک باشگاه هامبورگ تلاش کرد قانون ۵۰+۱ را لغو کند اما ۳۲ باشگاه از ۳۵ باشگاه صاحب حق رأی، با این درخواست مخالفت کردند. سه باشگاه دیگر نیز رأی ممتنع دادند. پس از رأی‌گیری درباره این درخواست و بقای این قانون، «راینهارد روبال» رئیس سازمان لیگ

